

بازتاب تجارب زیستی کودکان کار در آثار خودنوشت آن‌ها در
مجله‌ی عروسک سخنگو

هانیه پناهی پور*

قدرت‌اله طاهری**

چکیده

کودکان در محیط‌های اجتماعی مختلف و تعاملات و مناسباتی که با افراد دیگر دارند، تجربیاتی را از سر می‌گذرانند که از آن‌ها با عنوان تجارب زیستی نام برده می‌شود. این تجارب که در شکل‌گیری شاکله‌ی ذهنی، قضاوت‌ها و رفتار آنان تأثیرگذار است، باعث می‌شود هنگامی که درصدد نگارش نوشته‌های خود برمی‌آیند، این تجارب را منعکس سازند. از آنجاکه مجله‌ی عروسک سخنگو برای کودکان فرصتی را فراهم آورده است تا در مقام نویسنده به تولید ادبیات برای خود بپردازند، در این پژوهش ارتباط محتوایی میان آنچه که کودکان کار در این مجله نگاشته‌اند با تجربیات زیستی آن‌ها موضوع تحلیل قرار گرفته است. برای این منظور، در پژوهش حاضر با یاری گرفتن از نظریه‌ی جان دیویی درباره‌ی رابطه‌ی تجارب زیستی افراد با آثاری که می‌آفرینند؛ سه اثر خودنوشت کودکان کار که در این نشریه منتشر شده، تحلیل شده است. سپس برای اینکه مشخص شود این نوشته‌ها تجارب زیستی کودکان کار را منعکس می‌سازند یا خیر، برای هر کدام

* دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد ادبیات کودک و نوجوان دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

panahi_haniyeh@yahoo.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، Gh_Taheri@sbu.ac.ir

از آن‌ها پرسش‌های متفاوتی در قالب مصاحبه‌های کتبی تنظیم شده و در اختیار نویسندگان قرار گرفته است. علی‌رغم اینکه برخی از کودکان در پاسخ‌دهی به پرسش‌ها از افشای واقعیت طفره رفتند یا آن را انکار کردند، یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که محتوای این دسته از آثار خودنوشت به تبع شرایط مختلف کودکان کار در جامعه و محیط خانواده به گونه‌ای آشکارا و یا پنهان، منعکس‌کننده و برآمده از تجارب زیستی و در مواردی نیز عقده‌های فروخورده‌ی آن‌هاست.

واژه‌های کلیدی: آثار خودنوشت، تجارب زیستی، جان دیویی، عروسک سخنگو، کودکان کار.

۱. مقدمه و بیان مسئله

در هر جامعه‌ای بر مبنای ابرگفتمان موجود، افراد گوناگون از جمله کودکان و نوجوانان، تجربیات ویژه‌ای را کسب می‌کنند؛ تجربیاتی که پیوسته حادث می‌شود و جنبه‌ها و عناصری از خود و جهان که درگیر این تعاملند را تحت شرایط مقاومت و تعارض با عواطف و اندیشه‌ها رنگ می‌زند و جرح و تعدیل می‌کند، به طوری که قصد آگاهانه از آن سربرمی‌آورد (دیویی، ۱۳۹۹: ۵۹). بنابراین طبیعی است که افراد مختلف، تجارب گوناگونی داشته باشند؛ تجربیات مختلفی که قضاوت‌های متفاوتی را در اذهان افراد درباره‌ی هریک از پدیده‌های گوناگون دنیای پیرامونی‌شان به وجود می‌آورد.

کودکان و نوجوانان هنجارهای فرهنگی جامعه‌ای را که در آن متولد شده‌اند، می‌آموزند. بر این اساس، آن‌ها در بطن هر جامعه و خانواده بر مبنای تعاملاتشان با افراد گوناگون و به طور کلی محیط‌های اجتماعی و بستری که در آن‌ها زندگی می‌کنند، تجارب متنوع و متعددی را که از خانواده‌ای به خانواده‌ای دیگر متفاوت است، کسب می‌کنند. به بیان دیگر، به دنبال مواجهه‌ی کودک و نوجوان با مسائل مختلف فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی، تجاربی مثبت یا منفی کسب می‌کند و او که خود به طور کامل درباره‌ی آن‌ها اطلاع دقیقی ندارد، ناخواسته از آن‌ها تأثیر می‌گیرد. بنابراین این تجارب در شکل‌گیری شاکله‌ی نهایی ذهنی، نحوه‌ی قضاوت و به طور کلی نگرش و جهان‌بینی کودک و نوجوان تأثیر می‌گذارد و محتوای روایت‌های آن‌ها را نیز شکل می‌دهد.

بنابر آنچه گفته شد، کودک و نوجوان به فراخور نقش‌های گوناگونی چون دانش‌آموزبودن، کودک کار بودن و... که بر عهده دارد و بر اساس گنجینه‌ی ذهنی اکتسابی خود که سرشار از تجارب زیستی گوناگون است، هنگامی که شروع به نگاشتن روایت می‌کند به شیوه‌های گوناگونی از جمله شیوه‌ی تداعی آزاد معانی^(۱) تجربیات زیستی خود را در خلال نوشته یا روایت خود، گاه به شیوه‌ای مستقیم و گاه به شکلی غیرمستقیم منعکس می‌سازد. بنابراین به نظر می‌رسد اساس روایتگری در روایت‌های خودنوشت کودکان و نوجوانان از تجارب زیستی آن‌ها نشأت می‌گیرد.

۱.۱. هدف و ضرورت پژوهش

هدف پژوهش حاضر توسعه‌ی دانش تخصصی درباره‌ی ادبیات خودنوشت کودکان و نوجوانان است که تاکنون به آن توجه چندانی نشده است. ضرورت انجام چنین پژوهش‌هایی به این دلیل است که پژوهشگران، منتقدان، افراد مؤثر در جامعه، والدین، مربیان و... اهمیت تأثیر محیط پیرامونی کودکان کار، نوع برخوردهای گوناگون با آن‌ها و بهره‌مندی غیریکسان آنان از شرایط، امکانات و موقعیت‌های متعدد در شکل‌گیری تجارب زیستی آن‌ها بیش‌ازپیش دریابند. همچنین یافته‌های پژوهش‌هایی از این دست می‌تواند منطق و سازوکار آفرینش‌های ادبی را در هنرمندان بزرگ‌سال تا اندازه‌ای روشن کند. بدین معنا که هنرمند با وجود کسب مهارت‌های نوشتاری، اطلاعات و آگاهی‌های آموخته‌شده، بخش زیادی از محتوای اثر ادبی خود را در تجارب زیستی خویش و به‌طور کلی آنچه محیط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در اختیار او قرار می‌دهد، به نگارش در می‌آورد. بنابراین ضرورت می‌یابد تا آثار خودنوشت کودکان و نوجوانان و به‌خصوص کودکان کار تحلیل شود تا میزان تأثیر تجارب زیستی آن‌ها در خلق آثارشان بررسی شود.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

طبق جستجوهای انجام‌گرفته در حیطه‌ی موضوع این پژوهش یا حتی عنوان جزئی‌تر آن یعنی بررسی محتوایی دست‌نوشته‌های کودکان کار در ایران پژوهشی انجام نگرفته است، اما برای کمک به خوانندگان این نوشتار، شاید بتوان پژوهش‌هایی را که به بررسی دست‌نوشته‌های کودکان پرداخته‌اند، جزو پیشینه‌ی پژوهش حاضر در نظر گرفت:

مؤذن (۱۳۹۵) در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان *سبک‌شناسی لایه‌ی داستان‌های کودک‌نگاشت*؛ بررسی موردی مجموعه‌ی کتاب‌های *آفتاب و مهتاب*، داستان‌های کودک‌نگاشت مجموعه‌ی *آفتاب و مهتاب* را براساس روش سبک‌شناسی لایه‌ای در سه لایه‌ی واژگانی، نحوی و بلاغی و از منظر ادبیات داستانی بررسی کرده است و به‌منظور دستیابی به ایده‌ها و مفاهیم ذهنی آن‌ها، با توجه به بازتاب دیدگاه‌های کودکان در داستان‌هایشان به بررسی موضوع و درون‌مایه‌های داستانی آن‌ها پرداخته است. ارجی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «دست‌نوشته‌های غیرساختاری کودکان، زیرمهارتی برای انشاءنویسی» به بازشناسی رفتارهای کودکان هفت تا هشت ساله و بررسی ساختار دست‌نوشته‌های آن‌ها پرداخته و پیشنهادهای خود را برای نحوه‌ی ارزیابی این نوع نوشته‌ها و ترغیب کودکان برای استمرار این عمل بیان کرده است. کردبچه‌چنگی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان *تأثیر قصه‌گویی بر انسجام و پیوستگی دست‌نوشته‌های کودکان*، تأثیر قصه‌گویی بر انسجام و پیوستگی و رابطه‌ی میان آن دو در دست‌نوشته‌های دانش‌آموزان دبستانی را بررسی کرده است و از انگاره‌ی هماهنگی انسجامی حسن (۱۹۸۴) و هلیدی و حسن (۱۹۸۵) برای سنجش و مقایسه‌ی کمی انسجام و پیوستگی قصه‌های کودکان بهره گرفته است. اقبال‌زاده و همکاران (۱۳۸۱) در مقاله‌ای با عنوان «مبانی نقد دست‌نوشته‌های کودکان» که در اصل گزارش پانزدهمین نشست نقد آثار ادبی است به بحث و برشمردن مبانی کلی دست‌نوشته‌های کودکان پرداخته‌اند.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با تکیه بر نظریه‌ی دیویی درباره‌ی رابطه‌ی آثار هنری با تجارب زیستی آفرینندگانشان، به بررسی سه اثر خودنوشت کودکان کار منتشرشده در سال ۱۴۰۰ در

مجله‌ی عروسک سخنگو پرداخته است. گفتنی است هنگام گزینش اولیه‌ی این سه نوشته از مجله، هیچ اطلاعی مبنی بر کودک کار بودن نویسندگان آن‌ها نداشتیم و این موضوع را در گفتگوی اولیه با سرکار خانم سیما غفوری که معلم این کودکان هستند، دریافتیم. بنابراین چنانچه خواننده به مجله‌ی مذکور رجوع کند؛ مطلبی را مبنی بر کودک کار بودن نویسندگان سه نوشته‌ی بررسی شده در این پژوهش در نمی‌یابد و این مسئله را صرفاً از طریق دفتر مجله می‌توان پیگیری کرد.

از آنجاکه متن‌ها ابزاری برای دستیابی به عوامل شکل‌گیری ذهنیت‌های گوناگون در کودکان کار و تجربیات زیستی آن‌ها هستند، پس از انتخاب متن‌ها، درصدد مصاحبه‌ی کتبی با نویسندگان برآمدیم و به دلیل متفاوت بودن هر کدام از نوشته‌ها، پرسش‌های متفاوتی برای هریک از آن‌ها طراحی کردیم و مصاحبه‌های اختصاصی با نویسندگان انجام دادیم. مصاحبه با کودکان و ارتباط با آن‌ها از طریق سردبیر مجله‌ی عروسک سخنگو و ناظر چاپ آن پیگیری و هموار شد. در نهایت بر مبنای توضیح مختصری که درباره‌ی پژوهش موردنظر در ابتدای تمامی مصاحبه‌های مکتوب داده شده بود، پاسخ‌های کودکان دریافت شد و در این راستا کوشیدیم به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

۱. محتوای روایت‌های خودنوشت کودکان کار تا چه اندازه متأثر از فرهنگ موجود در خانواده و طبقه‌ی اجتماعی آن‌ها بوده است؟

۲. چگونه می‌توان رابطه‌ی میان تجارب زیستی کودکان کار را با توجه به ماهیت آثار خودنوشت آن‌ها کشف و تبیین کرد؟

از آنجاکه روش انجام این پژوهش تحلیلی-استنباطی بود، پس از دریافت پاسخ‌ها و براساس دیدگاه جان دیویی^۱، تمام آثار خودنوشت به مثابه یک اثر هنری منعکس‌کننده‌ی تجربیات زیستی آفرینندگانشان در نظر گرفته شد و با برقراری ارتباطی منطقی میان آثار و پاسخ‌های کودکان کار به پرسش‌های مصاحبه، هریک از آثار، تحلیل شد و رابطه‌ی میان تجارب زیستی پدیدآورندگان با روایت‌های خودنوشتشان واکاوی، تحلیل و تبیین گردید.

^۱ John Dewey

گفتنی است پرسش‌های طرح‌شده با توجه به فرضیه‌ی اصلی پژوهش و در راستای کشف رابطه‌ی میان آنچه که کودکان نوشته‌اند با تجربه‌های زیستی آنان تدوین شده است. بنابراین امکان طرح سؤالات دیگری با توجه به نوشته‌های کودکان و با اهداف و فرضیه‌های جدید منتفی نیست و اگر سایر محققان درصدد تحلیل این سه دست‌نوشته با فرضیه‌های دیگری برآیند، می‌توانند پرسش‌های جدیدی را طرح و به پاسخ‌های دیگری دست یابند.

۴. مباحث نظری

۴.۱. تجارب زیستی کودکان

آدمی، به‌عنوان تنها موجود ذی‌شعور هستی از بدو تولد تا لحظه‌ی مرگ، از آنجاکه در «مکان» و «زمان» فرو افکنده می‌شود و وقایع، رخدادها و حوادثی را از سر می‌گذراند، واجد داشته‌هایی می‌شود که از آن‌ها می‌توان به «تجارب زیستی» تعبیر کرد. از این منظر، قهرماً همه‌ی انسان‌ها دارای تجارب زیستی هستند و تنها کمیت و کیفیت تجارب یک فرد نسبت به افراد دیگر ممکن است متفاوت باشد. فقر و غنای تجارب زیستی افراد به محیطی که در آن متولد می‌شوند و بار می‌آیند، زمان، خانواده، طبقه، نژاد، دین و باورهای اعتقادی و... بستگی دارد. بنابراین تجربه به‌مثابه پدیده‌ای ذهنی و جهان‌شمول، «... رویدادی است که پیوسته حادث می‌شود...» (دیویی، ۱۳۹۹: ۵۹) و متضمن جنبه‌های گوناگونی از محیط است؛ محیطی که افراد، تجربه‌ی نهایی خود را در بجهت‌های آن و به‌واسطه‌ی رخدادهای ارائه‌شده از جانب آن ایجاد می‌کنند.

جان دیویی به‌عنوان فیلسوفی عملگرا، شالوده‌ی نخستین فلسفه‌ی خود را بر مبنای اصالت تجربه‌ی طبیعی بنیان نهاد. دیویی در حالی که تجربه را تعامل و درهم‌کنشی پیوسته و پایدار می‌دانست که با روندی آمیخته با عمل جلوه‌گر می‌شود، به نتایج تجربه در زندگی عملی نیز بسیار توجه داشت. از نگاه وی تجربه از اساس، هنر است و در پی کسب معناست. باید در نظر داشت که مفهوم تجربه‌ی دیویی مبتنی بر تعامل میان انسان و جهان است و تمامی جنبه‌های وجودی انسان و بودن او در جهان به‌عنوان نقطه‌ی آغاز

روش او در نظر گرفته می‌شود (رک. 25: Hohn, 2013). او می‌گفت تجربه متضمن پذیرش این است که فرد و محیط هر دو به اندازه‌ی مشخصی تغییر می‌کنند و باید توجه داشت در جریان این تعامل دو جنبه از یکدیگر متمایز هستند (رک. آموزگار، ۱۳۹۱: ۲۷۸). زمینه‌ای که این تعامل در آن واقع می‌شود و در نهایت نیز روی می‌دهد، نقش بسزایی در تعریف تجربه از نظر دیویی ایفا می‌کند؛ زیرا تجربه حاصل تأثیر متقابل یا تعامل موجود زنده با محیط است؛ پس هر تجربه‌ای حاصل دو عامل محیطی، یعنی شرایط درونی و بیرونی است. تجربه برای دیویی روندی زیسته است؛ بدین سبب که تجربه در طبیعت و در تعامل با آن دربردارنده‌ی فعل و انفعالی مکمل است و چنین فرایندی برمبنای آنچه که وی اظهار داشته، متضمن زمان و مکان است. براساس این نکته، طبیعی است که کودکان باتوجه به موقعیت زمانی و مکانی مختلف تجارب متفاوتی را به دست بیاورند. بخش عمده و درخور توجهی از آثار هنری که خالق آن‌ها بزرگسالان یا حتی کودکان و نوجوانان هستند، تا حد زیادی برمبنای تجارب زیستی آن‌ها شکل می‌گیرد؛ یعنی هنگامی که کودک یا نوجوان در مقام نویسنده، روایتی را که پیش‌تر در ذهنش پرورانده شده و به‌گونه‌ای نظام‌مند شکل گرفته است، مکتوب می‌کند، کار اصلی پیش‌ازین و بر اساس تجارب زیسته‌ی او پی‌ریزی شده است؛ اما چنین دیدگاهی در تضاد با دریافت غیرمتخصصان است و حتی گاهی نیز در بخشی از نحله‌های نقد ادبی، به عمد رابطه‌ی میان اثر هنری و تجارب شخصی هنرمند نادیده گرفته می‌شود، زیرا آنان در اغلب مواقع تصور می‌کنند که اثر هنری دقیقاً همان اثر در قالب یک کتاب، تابلوی نقاشی و... است که پیوندی با تجارب زیسته‌ی پدیدآورنده‌اش ندارد و نمی‌تواند برآمده از تجارب او و برمبنای آن باشد (رک. دیویی، ۱۳۹۹: ۱۱). به‌زعم دیویی نه‌تنها ذهن آدمی در خلأ و به‌دور از تجارب زیسته‌ی او شکل نمی‌گیرد، بلکه دقیقاً متأثر و مبتنی بر آن‌هاست؛ تجربیاتی که هر یک به نوبه‌ی خود موجب می‌شوند بخش گسترده‌ای از آثار هنری همچون آینه‌ای منعکس‌کننده‌ی تجارب زیسته‌ی آفرینندگانشان باشند. مسئله‌ی شایان توجه دیگر در این میان، آثار هنری است. دایره‌ی زیبایی‌شناسی دیویی و اثر هنرمندانه از

نظر او چنان گسترده ترسیم می‌شود که بسیاری از مفاهیم یا کارهای معمولی و غیر قابل اعتنا نیز به عالم هنر وارد و به‌عنوان اثر هنری تلقی می‌شود. «هنر از آنجاکه به شیوه و محتوای عمل مربوط می‌شود، ماهیتاً صفت است» (همان: ۳۱۹) و دیویی به هیچ‌عنوان هنر را محصول هنری صرف نمی‌داند و عقیده دارد که هنر صرفاً به معنای معبد، تابلو، مجسمه، شعر و... نیست، بلکه به معنای کار هنر است و «... کیفیتی است از عمل (یا فعل) و آنچه در عمل صورت می‌پذیرد... بنابراین کار هنری وقتی صورت می‌گیرد که کسی با محصول همکاری می‌کند به وجهی که حاصل آن تجربه‌ای است که به سبب خواص رهاننده و نظم‌یافته‌اش از آن حظ می‌بریم» (همان).

۴.۱.۱. نقش تجارب زیستی در شکل‌گیری ذهنیت کودکان

ذهنیت‌ها یا به بیانی دیگر نگرش‌ها، نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های دنیای اجتماعی و جزو خصایص ذهنی افراد هستند. چنانچه گفته‌شده «ترکیب شناخت‌ها، احساس‌ها و آمادگی برای عمل به یک چیز معین را نگرش شخص به آن چیز گویند» (اتکینسون و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۴۴). ذهنیت دربردارنده‌ی اعتقادات و باورهای شخص درباره‌ی شیء یا اندیشه است که اغلب با نوعی احساس عاطفی همراه است و با باورهای شخص پیوندی عمیق دارد. همچنین آن‌ها همواره اکتسابی هستند و بر مبنای تجارب زیستی که شخص در مسیر زندگی خود قرار می‌گیرد، به دست می‌آیند؛ بنابراین نقش تجارب زیستی کودکان در شکل‌گیری ذهنیت آنان بسیار برجسته و درخور تأمل است زیرا کودک در زندگی خود هم‌زمان با از سر گذراندن و کسب تجربیات زیستی مختلف، گاه به شکلی اکتسابی و مستقیم و گاه به گونه‌ای غیرمستقیم و به واسطه‌ی اشخاصی دیگر یا به موجب یادگیری‌های اجتماعی به ذهنیت‌هایی برآمده از تجربیات خود و متناسب با آن‌ها دست می‌یابد که ممکن است به آن‌ها آگاه یا ناآگاه باشد و به موجب یکسان‌نبودن این قسم از تجارب ذهنیت‌هایی متفاوت در او شکل می‌گیرد.

۵. تحلیل و بررسی

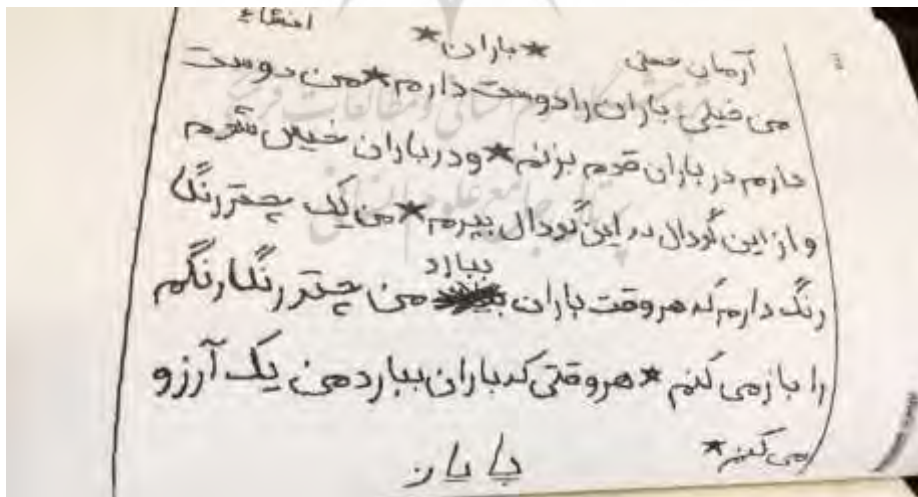
باتوجه به آنچه پیش‌تر گفته شد، در این قسمت ابتدا نام هر کودک، اطلاعات فردی او، نوشته‌ی وی در مجله، پرسش‌هایی که بر اساس متن او تنظیم و طرح شده و پاسخ‌های وی به پرسش‌ها، آورده می‌شود و سپس تحلیل نوشته‌ی او و رابطه‌ی تجارب زیستی او با نوشته‌اش مطرح می‌شود.

۵. ۱. آرمان حسنی

جدول ۱. اطلاعات فردی آرمان حسنی

وضعیت اقتصادی	شغل مادر	شغل پدر	تعداد خواهران و برادران	ملیت	میزان تحصیلات مادر	میزان تحصیلات پدر
فقیر	خانه‌دار	آزاد	یک خواهر و دو برادر	افغان	بی‌سواد	بی‌سواد

کودک در رستوران مشغول به کار است و سن او هنگام نگارش متن و هنگام انجام مصاحبه ده سال است.



نوشته‌ی ۱. (حسنی، ش ۳۲۶: ۱۶۵)

۱- چرا باران را دوست داری؟

وقتی باران می‌آید اولین چیزی که به یادم می‌آید این است که زود آرزو کنم. می‌گویند باران آرزوها را برآورده می‌کند. بوی خاکی که باران خورده مرا مست خود می‌کند و مرا بیشتر به باران علاقه‌مند می‌کند. قدم‌زدن در زیر باران برایم خیلی خوشایند است و حس خوبی دارد. من عاشق باران هستم.

۲- آیا باران تو را به یاد مکانی، کسی یا خاطره‌ای می‌اندازد؟

باران مرا به یاد تمام آرزوهایی که هنوز در دلم باقی مانده یا دعاهایی که هنوز مستجاب نشده، می‌اندازد و من معتقدم باران به حرف دلم گوش می‌کند. با باریدن باران من رو به آسمان می‌ایستم و دو دستم را رو به آسمان بلند می‌کنم و تمام حرف‌های دلم را به زبان می‌آورم.

۳- آرزوکردن زیر باران را از چه کسانی یا از چه چیزهایی یاد گرفته‌ای؟

من آرزوکردن زیر باران را از خواهر بزرگترم که چهارده سال دارد، یاد گرفته‌ام. او هم از کتاب‌های درسی‌اش یاد گرفته. او می‌گوید که آرزوکردن از ته دل زیر باران حتماً برآورده می‌شود چون باران نعمت الهی است و خدا در آن لحظه به حرف بنده‌هایش توجه می‌کند.

۴- آیا از اطرافیان کسانی هستند که از باران خوششان نیاید؟ اگر بله، چرا؟

نه چون تابه‌حال ندیده‌ام که کسی به من بگوید از باران خوشم نمی‌آید. به نظر من باران چیزی نیست که کسی خوشش نیاید. باران یک نعمت بزرگ و پاک است و خدا رو شکر اطرافیانم هم از باران خوششان می‌آید.

۵- به نظرت قرار گرفتن در چه شرایطی باعث می‌شود دیگر باران را دوست نداشته باشی؟ (مثلاً اگر چتر نداشته باشی؟ یا اگر احساس سرما کنی؟)

من اگر چتر هم نداشته باشم خیس شدن زیر باران مرا خیلی خوشحال می‌کند. در ایران باران زیاد نمی‌بارد پس من هرچقدر هم سردم بشود از باران زده نمی‌شوم. به نظرتان شاید سرما بخورم ولی می‌دانم باران هم مرا دوست دارد و نمی‌گذارد مریض شوم.

۵. ۱. ۱. تحلیل

بنابر آنچه از انشای حسنی و پاسخ‌های او به پرسش‌های مطرح‌شده برمی‌آید، می‌توان اذعان داشت بخش بزرگی از جهان‌بینی و لایه‌های ذهنی‌فکری وی متأثر از اوضاع و شرایط ویژه‌ای است که به‌لحاظ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و در یک کلام به‌علت کودک‌کار بودن در آن محصور شده است. به نظر می‌رسد ناکامی حسنی در رسیدن به خواسته‌هایش، کم‌سن و سال بودن او برای دستیابی و مشخص کردن پایگاه اکتسابی که استوار بر تلاش و کاری است که فرد از خود بروز می‌دهد (کوئن، ۱۳۹۵: ۸۱)، مایوس‌بودن وی از شرایطی که در آن گرفتار است، ناامیدی او برای دستیابی به خواسته‌هایش از طریق سعی و تلاش و در نهایت قطع امید از اطرافیان به‌خصوص خانواده‌اش برای بهترشدن اوضاع باعث شده او بهبود شرایط زندگی‌اش را در گرو دعا و آرزوکردن در زیر باران آن هم «از ته دل» (پاسخ پرسش سه) بداند و در نگاهی کلی رهایی و نجات‌یافتن از مشکلات و گرفتاری‌هایی که دارد، منوط به تلاش و کوشش خود نکند و در این انتظار باشد که یک امر فرازمینی و ماوراءالطبیعی (همان دعا یا باران) او را به آرزوهایش برساند.

در سرتاسر نوشته‌ی حسنی و در پاسخ‌هایش به پرسش‌های مصاحبه، نقش برجسته‌ی باران یعنی توسل به امری طبیعی که به نظر می‌رسد از متافیزیک (آسمان) می‌آید و هم‌زمان نیز به‌عنوان عاملی طبیعی خود نمادی از یک نیروی ماوراءالطبیعی است، بسیار درخور توجه است. گرچه نوشته‌ی او مجمل و به‌هیچ‌روی نوع آرزوها و متعلق آن‌ها بیان نشده است، اما چنانچه در پاسخ‌های او به پرسش‌های یک، دو، سه و جمله‌ی: «هر وقتی که باران بیارد من یک آرزو می‌کنم» (حسنی، ش ۳۲۶: ۱۶۵). مشاهده می‌شود وی به یک نیروی متافیزیکی پناه می‌برد و به عامل برآورده‌کننده‌ی آرزو یعنی باران اشاره‌ای مؤکد دارد.

باوجود اینکه حسنی به‌عنوان مهاجر افغان از جامعه‌ی سنتی افغانستان خارج شده است و در ایران نیز به‌عنوان یک مهاجر همچنان ارتباطی با بخش مدرن جامعه ندارد، براساس تصویری که از خود در نوشته و مصاحبه‌اش بازتاب می‌دهد، می‌توان اذعان داشت که او هم‌زمان غرق در دو چیز است. نخست؛ غرق در اسطوره، زیرا آرزوکردن

زیر باران اسطوره‌ای است که باران به‌مثابه موجودی ذی‌شعور که دارای ادراک است، تصور می‌شد (رک. خلعتبری لیماکی، ۱۳۹۳: ۷). پس می‌توان نتیجه گرفت همچنان رگه‌هایی از اسطوره در وجود او بازتولید می‌شود و انگاره‌های اسطوره‌ای در ذهن او وجود دارد و او مطابق با باور معمول اسطوره‌ای، باران را به‌عنوان مظهر طبیعی، ره‌آوردی متافیزیکی از جانب خدا برای انسان می‌داند و دوم؛ غرق در آیین، یعنی براساس دستورالعمل‌ها و روایاتی که در آموزه‌های دینی درباره‌ی استجابت دعا در زیر باران توصیه شده است، این نگاه را به باران دارد^(۲).

در ادامه با سنجش سه مؤلفه‌ی اصلی درآمد، شغل و تحصیلات پدر و مادر او می‌توان تعلق حسنی به طبقه‌ی اجتماعی پایین را تبیین کرد و باتوجه‌به آن دو مسئله‌ی: ۱. چرایی کاربرد دو واژه‌ی «دعا» و «آرزو» در پاسخ او به پرسش دوم و ۲. نقش خانواده‌ی وی در بساختن جهان‌بینی او را بررسی نمود.

۱. به‌طور کلی دو واژه‌ی «دعا» و «آرزو» بار روانی و عاطفی متفاوتی از یکدیگر دارند، گرچه براساس اینکه نویسنده کودک است، به‌نظر می‌آید که وی واقف به تفاوت‌های بنیادینی که به‌لحاظ بار معنایی میان دو واژه استوار است، نیست؛ اما از آنجاکه «میان طبقه‌ی اجتماعی و علایق مذهبی اعضای هر طبقه ارتباط نزدیکی وجود دارد... و واکنش اعضای طبقات پایین جامعه به مذهب، بیشتر عاطفی است» (کوئن، ۱۳۹۵: ۳۰۴) و بدان سبب که واژه‌ی آرزو به معنی خواهش و چشم‌داشت (معین، ۱۳۶۰: ۴۲) بیشتر ناظر بر جنبه‌ی این‌جهانی (مادی) خواسته و لغت دعا به معنی طلب حاجت از خدا (همان: ۱۵۳۸) نشانگر نمودی معنوی است و باتوجه‌به دیدگاهی که کوئن دارد و براساس تعلق حسنی به طبقه‌ی اجتماعی پایین، می‌توان احتمال داد بُعد معنوی خواسته در نظر او بر بُعد دنیوی آن غالب است؛ بنابراین وی به شکلی ناخودآگاه واژه‌ی دعا را در کنار کلمه‌ی آرزو به‌کار برده و آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کرده است.

۲. باتوجه‌به اینکه «نقش خانواده در نگرش اعتقادی و اجتماعی فرزندان به محیط خود تعیین‌کننده است» (کریمی، ۱۳۷۹: ۴۳)، می‌توان احتمال داد یکی از دلایلی که

حسنی، باران را به‌عنوان عاملی که خواسته‌های او را برآورده می‌سازد در نظر دارد، نگرش خانواده‌ی او به این مسئله باشد. یعنی به‌دلیل تعلق خانواده‌ی حسنی به طبقه‌ی پایین و باتوجه‌به اینکه کودک نخستین دوران زندگی خود را در محیط خانواده می‌گذراند و در معرض ارزش‌ها و الگوهای رفتاری آن‌ها قرار دارد (کوئن، ۱۳۹۵: ۱۷۶)، می‌توان ریشه‌ی اصلی نگرش کنونی او به باران را در اعتقادات و باورهای خانواده‌ی او و تجربه‌ی زیستی وی در این محیط جستجو کرد و اذعان داشت که به‌سبب وجود چنین عقیده‌ای درباره‌ی باران در خانواده‌ی کودک این ذهنیت راجع‌به باران در او شکل گرفته است. همچنین به‌دلیل اینکه او کودک کار است؛ چتر رنگارنگی که در نوشته بدن اشاره داشته نیز می‌تواند خیالی باشد، زیرا کودک در پاسخ‌هایش به پرسش‌های مصاحبه هم عموماً بحث دعا به هنگام بارش باران را برجسته کرده است و به هیچ‌عنوان اثری از چتر وجود ندارد. بنابراین محتمل است که او در اصل نداشته‌ی خود را آرزو کرده باشد و می‌توان گودال را نمادی از دست‌وپازدن در شرایط ناهنجاری که وجود دارد و کودک در آن است، در نظر گرفت.

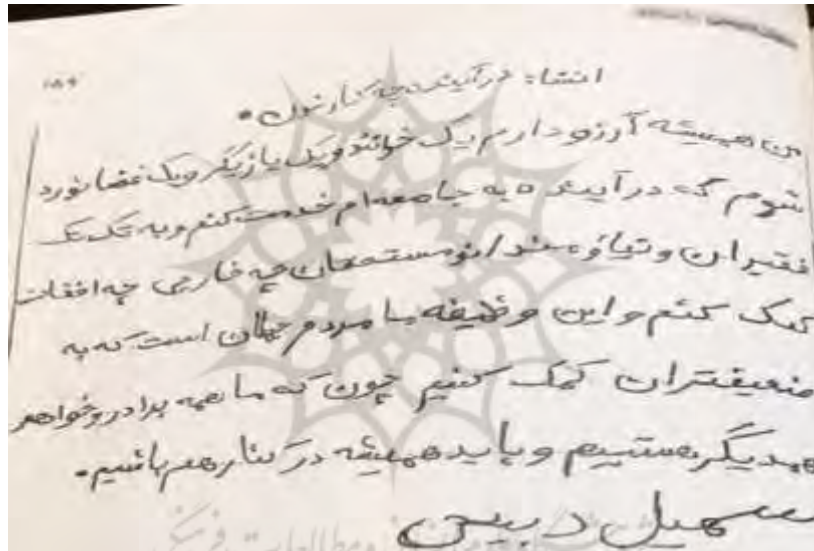
مسئله‌ی دیگر اینکه می‌توان برای جمله‌ی «در ایران زیاد باران نمی‌بارد...» (پاسخ پرسش پنج) دو مقصود را در نظر گرفت. مقصود اول؛ همان معنای ظاهری که از رو‌ساخت جمله استنباط می‌شود؛ یعنی باتوجه‌به اینکه او مهاجری افغان است و بنابر تجربه‌ی زیسته‌ی خود یا اطرافیانش، بارش باران در محل زندگی‌شان در افغانستان را بیشتر از ایران می‌داند؛ بنابراین در ایران فرصت او برای بهره‌بری از باران بسیار کم و محدود است. مقصود دوم؛ براساس ژرف‌ساخت جمله و اظهارات پیشین او درباره‌ی نقش باران در استجاب دعاها و برآورده‌شدن آرزوهاست و می‌توان اینگونه استنباط کرد که چون در ایران زیاد باران نمی‌بارد، دعا‌های او مستجاب نمی‌شود. در نتیجه او نابسامانی وضعیت اقتصادی و معیشتی خود را نتیجه‌ی نباریدن باران می‌داند، زیرا امکان دعاکردن زیر باران برای او محدود است. همچنین از این نکته که احتمالاً وضعیت اقتصادی خانواده‌ی او در افغانستان بهتر بوده است نیز نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.

۵. ۲. سهیل ذبیحی

جدول ۲. اطلاعات فردی سهیل ذبیحی

میزان تحصیلات پدر	میزان تحصیلات مادر	ملیت	تعداد خواهران و برادران	شغل پدر:	شغل مادر:	وضعیت اقتصادی
زیر دیپلم	زیر دیپلم	افغان	یک خواهر و دو برادر	آزاد	خانه‌دار	فقیر

شغل کودک گلدوزی و سن او هنگام نگارش متن و هنگام انجام مصاحبه ده سال است.



نوشته‌ی ۲. (ذبیحی، ش ۳۲۶: ۱۵۹)

- ۱- چرا آرزو داری خواننده، بازیگر و فضانورد شوی؟ آیا تحت تأثیر کسی یا کسانی این شغل‌ها را انتخاب کرده‌ای؟ لطفاً مفصل توضیح بده.
من خواننده بودم و بازیگری را به کم از فضای مجازی و بیشتر از روی علاقه انتخاب کردم ولی فضا رو فقط و فقط از روی علاقه انتخاب کردم و امیدوارم که بهش برسیم.
- ۲- آیا درباره‌ی فضانوردی اطلاعاتی داری؟ اگر بله، از کجا یا به واسطه‌ی چه کسانی این اطلاعات را به دست آورده‌ای؟

من اطلاعات خوبی درباره‌ی فضانوردی ندارم ولی خیلی خیلی علاقه دارم که بدانم اون ور زمین چه چیزهای متفاوتی وجود دارد. من بعضی وقتا شب که میشه به آسمون زیبا خیره میشم و می‌خوام بدونم که چی هست.

۳- خدمت کردن به جامعه یعنی چه؟ سپس لطفاً توضیح بده چگونه خدمت کردن به جامعه را یاد گرفته‌ای؟

خدمت کردن به جامعه یعنی اینکه به فردی که به کمک نیاز دارد تاجایی که می‌توانیم کمک کنیم. مثلاً به پیرزنی که می‌خواهد از خیابان رد شود، کمک کنیم و فقط کمک مالی جزو کمک کردن‌ها نمی‌شود.

۴- آیا تا به حال شاهد رفتار بد ایرانی‌ها با افغانستانی‌ها بوده‌ای؟ اگر بله درباره‌ی آن توضیح بده. نه تا به حال پیش نیامده.

۵- آیا از اطرافیان کسانی درباره‌ی رفتار بد ایرانی‌ها با افغانستانی‌ها با تو صحبت کرده‌اند؟ نه تا به حال پیش نیامده.

۶- لطفاً توضیح بده که چطور یاد گرفته‌ای «همه‌ی ما (انسان‌ها) خواهر و برادر همدیگر هستیم»؟ ما مردم باید در کنار هم باشیم و پشت هم با کمک همدیگر حالا هرچقدر که از دست برمی‌آید، گرم کنیم و این عمل نشانه‌ی خواهر برادری است و دوستی هم را نشان می‌دهد.

۷- چه کسانی درباره‌ی وظیفه‌ی مردم جهان با تو صحبت کرده و درباره‌ی آن چه گفته‌اند؟ نه ولی تمام مردم جهان وظیفه دارند کنار هم باشند و پشت هم باشند و دنیا را به جای بهتری تبدیل کنند.

۸- به نظرت یک بازیگر، خواننده و فضانورد چه خدمتی می‌تواند به جامعه‌ی خود کند؟ چگونه؟ خدمت‌های زیادی می‌تواند بکند چون قدرت لازم و توان موردنیاز را برای کمک کردن دارد و نیازی به کمک دیگران ندارد و برایش راحت است.

۹- اگر بخواهی شغلی غیر از فضانوردی، بازیگری و خوانندگی را انتخاب کنی چه شغلی را انتخاب می‌کنی؟ چرا؟

اون موتورسازی یا تعمیرکاری موتور انتخاب می‌کنم.

۱۰- چرا باید به فقیران، نیازمندان و مستحقان کمک کنیم؟

چون من خودم صحنه‌های خیلی بدی رو گذراندم و خیلی دردناک بود و می‌خوام بقیه این درد را نکشند.

۵. ۲. ۱. تحلیل

همان‌طور که از محتوای نوشته و مجموع پاسخ‌های ذبیحی به پرسش‌های مصاحبه برمی‌آید، شالوده‌ی بنیادین جهان‌بینی او نشأت گرفته از جایگاه اجتماعی و موقعیتی است که به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در آن غوطه‌ور است. اتویای ترسیم‌شده‌ی ذبیحی که وی درصدد دستیابی و ترغیب دیگران به سوی آن است، آینه‌ی تمام‌نمای شرایط خاص او به لحاظ کودک کار بودن و تأثیرات جدی و گاه مخربی است که بر سلامت روانی، جسمانی و اجتماعی وی بر جای گذاشته است. براساس آنچه ذبیحی در جملاتی همچون «من همیشه آرزو دارم یک خواننده و یک بازیگر و یک فضانورد شوم که در آینده به جامعه‌ام خدمت کنم...»، «...به تک‌تک فقیران و نیازمندان و مستحقان چه خارجی چه افغان کمک کنم...»، «و این وظیفه‌ی ما مردم جهان است که به ضعیف‌تران کمک کنیم...» (ذبیحی، ش ۳۲۶: ۱۵۹) و در پاسخ‌هایش به پرسش‌های سه و هشت اذعان داشته است، به نظر می‌رسد هسته‌ی اصلی آرمان‌شهر او «خدمت‌کردن» و «کمک‌کردن» به افراد جامعه و مقصود اصلی او از عبارت کلی خدمت‌کردن، کمک به دیگران است (پاسخ پرسش سه).

یکی از مهم‌ترین پاسخ‌های ذبیحی، پاسخ او به پرسش ده است زیرا در این پاسخ هم‌زمان سه وجه تجربه‌ی زیستی، حکمت و انسان‌دوستی او نمایان است. با در نظر داشتن شرایط ویژه‌ی او (کودک کار بودن)، نخست بخش اول پاسخ او یعنی از سرگذراندن صحنه‌های خیلی بد و دردناک بررسی می‌شود و در ادامه بخش دوم بررسی خواهد شد. یکی از دلایل اصلی که پرسش ده طرح و از ذبیحی سؤال شد، اظهاراتی بود که وی درباره‌ی فقیران، نیازمندان و مستحقان و وظیفه‌ی مردم جهان درباره‌ی کمک‌کردن به آن‌ها و جهانی‌دیدن و عمومی‌دانستن آن در متن داشت. سه واژه‌ی فقیر، نیازمند و مستحق، اسامی و صفاتی هستند که نه تنها با یکدیگر مترادف هستند، بلکه بیشتر ناظر بر جنبه‌ی فقر مادی، معیشتی و محتاج‌بودن برآمده از آن است. از سوی دیگر در ادامه، ذبیحی با کاربرد واژه‌ی «ضعیف‌تران» بر مبنای بن‌مایه‌ی جمله‌ی پیشین، دوباره مفهوم ضعیف‌بودن

به‌لحاظ اقتصادی را به خواننده القا می‌کند. درنهایت برمبنای آنچه گفته شد، هنگامی که درباره‌ی آن از او سؤال شد، پاسخ داد: «چون من خودم صحنه‌های خیلی بدی رو گذراندم و خیلی دردناک بود...» (پاسخ پرسش ده) پاسخی که به نظر می‌آید، عامل اصلی ازسرگذراندن صحنه‌های بد برای او، فقر و پیامدهای منتج از آن باشد زیرا بیشتر کودکان کار به فقر مطلق دچارند. «... این مفهوم از فقر به دسترسی نداشتن افراد جامعه به حداقل لازم نیازمندی‌های زندگی اشاره دارد؛ چیزهایی که با فقدان آن‌ها حیات و بقای انسان با خطر نیستی رو به روست» (اکبری و اکبری، ۱۳۹۵: ۲۰۲ و ۲۰۳).

همچنین باید درنظر داشت بر اساس شغل سومی که برای خود انتخاب کرده است (فضانورد بودن)، به نظر می‌رسد او وسعت نظری درخور دارد که منجر شده آن افق دید در قضاوت‌هایش تأثیرگذار باشد، تاجایی که در تمام ابعاد اظهارات او نمایان شود و مرز میان فرهنگ و زبان کنار رود و کاملاً جهانی درباره‌ی کمک به مردم اظهارنظر کند و بگوید: «ما مردم باید در کنار هم باشیم و پشت هم با کمک همدیگر حالا هرچقدر که از دست برمی‌آید، گرم کنیم و...» (پاسخ پرسش شش)، «... و این وظیفه‌ی ما مردم جهان است که به ضعیف‌تران کمک کنیم...» (ذبیحی، ۳۲۶: ۱۵۹) و «...تمام مردم جهان وظیفه دارند کنار هم باشند و پشت هم باشند و دنیا را به جای بهتری تبدیل کنند» (پاسخ پرسش هفت). شاید برمبنای اینکه در نوشته‌اش آورده است: «... و به تک‌تک فقیران و نیازمندان و مستمندان چه خارجی چه افغان کمک کنم...»، بتوان گفت که وی و خانواده‌اش به‌لحاظ ایرانی‌نبودن و زندگی در ایران متحمل رفتارهایی تبعیض‌آمیز و ملیتی شده‌اند. بدین سبب است که او به کمک‌کردن به شکلی فراگیر به همه چه خارجی و چه افغان تأکید دارد و با این جمله واکنش خود را در برابر رفتارهای تبعیض‌آمیز نشان داده است؛ اما هنگامی که به شکلی مستقیم در پرسش‌های چهار و پنج این مسئله از او سؤال شد، پاسخ داد: «نه تابه‌حال پیش نیامده» (پاسخ پرسش ۴ و ۵). به‌نظر می‌رسد نویسنده‌ی کودک واقعیت‌هایی را که درباره‌ی نوع ارتباط ایرانیان با مهاجران افغان وجود دارد را نادیده می‌گیرد یا انکار می‌کند.

پرسش اصلی اینجاست که اگر رفتارهایی تبعیض‌آمیز در حق او و خانواده‌اش صورت نگرفته و چنین شرایطی برای آن‌ها پیش نیامده است پس چرا او به‌عنوان کودکی ده‌ساله بر کمک‌کردن همه‌جانبه هم به خارجی‌ها هم به افغان‌ها تأکید دارد و درصدد است در آینده این مقصود خود را عملی کند؟ به‌نظر می‌رسد این ذکر تفکیک‌گر دقیقاً بر مبنای مشاهدات اوست و باتوجه‌به اینکه پاسخ او بسیار مختصر و این اختصار نشانه‌ای از خودکتمان‌گری این کودکان در جامعه‌ی ایران است که فعلاً در آن حضور دارند، بنابراین این انکار کاملاً طبیعی و درک‌پذیر است. زیرا آن‌ها می‌دانند حتی در خصوصی‌ترین نوشته‌های خود نیز باید مقداری خودسانسوری داشته باشند. به همین دلیل در نوشته‌ی ذبیحی نیز نشانه‌هایی از خودسانسوری وجود دارد و هیچ بعید نیست که اگر کودک در بافت اجتماعی جامعه‌ی ایرانی نمی‌بود یا به وطن خود بازمی‌گشت یا حتی به کشور دیگری مهاجرت می‌کرد، این‌گونه قضاوت نمی‌کرد. همچنین اگر او واقعاً شاهد بدرفتاری نمی‌بود، اصلاً لزومی به تمایز برقرارکردن میان بومیان و خارجی‌ها نبود. پس جمله‌ی او، برآمده از یک رفتار تبعیض‌آمیز است و به‌نظر می‌رسد او مافی‌ضمیر خود را بیان نمی‌کند، شاید چون مصاحبه‌کننده، ایرانی است.

نکته‌ی درخور توجه دیگر، مشاغلی است که باتوجه‌به موضوع انشاء از آن‌ها نام برده است. در بحث مشاغل نیز همچنان ذهن اتوپیایی او به چشم می‌خورد. او عموماً اتوپیایی فکر می‌کند و واقعی فکر نمی‌کند. زیرا کودک در بستری عادی و فضایی آرام رشد نمی‌کند، بنابراین مدام از پایین‌ترین سطح زندگی به بالاترین سطح زندگی در عالم خیال فکر می‌کند. میان این عالم واقعی و واقعیت ذهن و خیال، همواره فاصله‌ی معناداری وجود دارد و میان شغل‌هایی که بیان کرده است، تناسب برقرار نیست. این تنوع و تشتت در شغل‌های نامتناسب، نشان‌دهنده‌ی بحران‌های فکری اوست. گویی هنوز کودک راه خود را پیدا نکرده است و برنامه و هدف معینی ندارد و بدون اینکه در نظر بگیرد آیا بستر رسیدن به آن‌ها وجود دارد یا خیر، شغل‌هایی را که در نظر دارد، برمی‌شمرد. اما هنگامی که پرسش‌نُه از او پرسیده شد، اوضاع برای او واقع‌بینانه شد و درباره‌ی شغل

آینده‌ی او و نه آرزویی که دارد، سؤال شد، گویی نخ بادبادک آرزوهای او کمی به پایین کشیده شد و به او کمک کرد تا با نگاهی منطقی و واقع‌بینانه براساس موقعیتش شغل خود را انتخاب کند.

نکته‌ی درخور تأمل پایانی، خواهر و برادر دانستن تمام انسان‌هاست. از دید ذبیحی در جمله‌ی «...چون که ما همه خواهر و برادر یکدیگر هستیم و باید همیشه در کنار هم باشیم» (ذبیحی، ۳۲۶: ۱۵۹) و در پاسخش به پرسش شش که پاسخی مرتبط با سؤال دریافت نشد، می‌توان اذعان داشت که شاید زندگی به او این اندیشه را آموخته و این دیدگاه ناشی از تجارب شخصی اوست. زیرا او در ایران بیگانه است و یک «دیگری» در بستری از دیگری‌سازی اتفاق افتاده است، یعنی مهاجرت که همان دیگری‌سازی است. او خود را به‌مثابه دیگری در ایران تجربه کرده است ولی نمی‌خواهد آن دیگری‌سازی وجود داشته باشد و دیگری‌نبودن یعنی خواهر و برادری‌نبودن؛ بنابراین این‌گونه توجیه می‌کند. یعنی چون دیگری‌بودن او را متحمل رنج می‌کند درصدد نفی بر می‌آید و آن چیزی که دیگری را نفی می‌کند، رابطه‌ی خواهربرادری است.

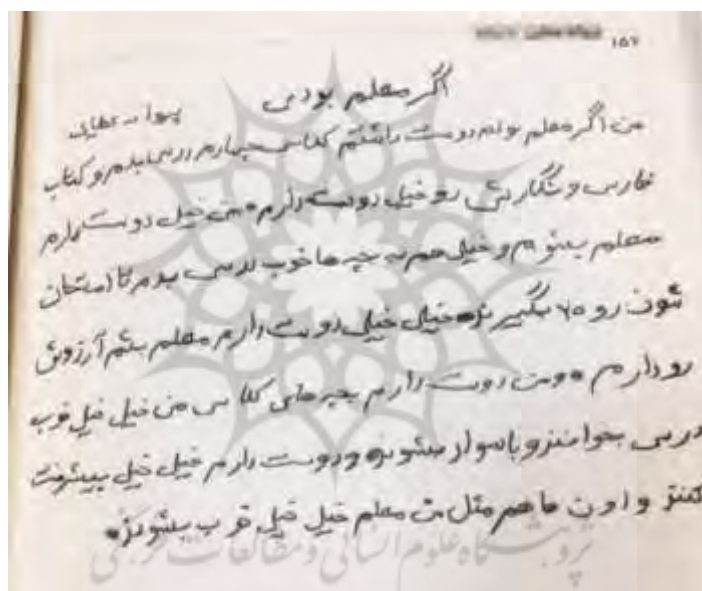
۵.۳. پروانه عطایی

جدول ۳. اطلاعات فردی پروانه عطایی

میزان تحصیلات پدر	زیر دیپلم
میزان تحصیلات مادر	زیر دیپلم
ملیت	افغان
تعداد خواهران و برادران	شش خواهر
شغل پدر	آزاد
شغل مادر	خانه‌دار
وضعیت اقتصادی	فقیر
ملیت	افغانستانی

شش خواهر	تعداد خواهران و برادران
آزاد	شغل پدر
خانه‌دار	شغل مادر
فقیر	وضعیت اقتصادی

شغل کودک بسته‌بندی لباس است و سن او هنگام نگارش متن و هنگام انجام مصاحبه ده سال است.



نوشته‌ی ۳. (عطایی، ش ۳۲۶: ۱۵۶)

- ۱- چرا دوست داری معلم کلاس چهارم باشی؟
من دوست دارم معلم کلاس چهارم بشوم فقط برای اینکه از درس‌های کلاس چهارم خوشم می‌آید.
- ۲- چرا درس فارسی و نگارش را دوست داری؟
مدرسه و معلم علاقه دارند.
- ۳- اگر روزی معلم کلاس چهارم بشوی، دوست داری چه درس‌هایی را به شاگردانت یاد بدهی؟
چرا؟

ریاضی و فارسی چون این دوتا درس رو خیلی دوست دارم و دوست دارم معلم بشوم و این درس‌ها را یاد بدهم.

۴- اگر روزی معلم بشوی چگونه با شاگردانت رفتار می‌کنی؟ سپس توضیح بده معلمانت با تو و دوستانت چگونه رفتار می‌کنند؟ به نظرت رفتار آن‌ها با شما درست است یا نه؟ چرا؟

روزی معلم بشوم به شاگردانم با محبت درس می‌دهم و با مهربانی صحبت می‌کنم. معلمان من هم این کار را می‌کنند.

۵- پیشرفت یک انسان در گرو چیست؟

به نظر من پیشرفت آدم‌ها یک جوریه هست که اون کاری که دوست دارند را انجام بدهند و اگر اون یکی دیگه نظر بده کار اون آدم عالیه و این آدم پیشرفت می‌کند.

۶- درس دادن به بچه‌ها و باسواد کردن آن‌ها چه فایده‌ای دارد؟ همچنین توضیح بده نظراتی که در این باره داری را از چه کسانی یا از چه چیزهایی یاد گرفته‌ای؟ (به عنوان مثال از معلم، دوست، خانواده، مدرسه، تلویزیون، کتاب درسی، فضای مجازی و...).

به نظر من درس دادن به بچه‌ها یک کار بزرگ است چون به اون‌ها سواد یاد می‌دهم و اون‌ها هم مثل من یک مرد یا یک زن پیشرفته و بزرگ می‌شوند.

۷- آیا از اطرافیان کسانی هستند که سواد نداشته باشند؟ اگر بله، چه کسانی؟ به نظرت اگر آن‌ها سواد داشتند پیشرفت می‌کردند؟

دخترخاله و خواهرزاده‌ام سواد ندارند و اگر سواد داشتند خیلی خیلی پیشرفته می‌شوند و اینکه یک شغلی داشتند مثل: دکتر، معلم، بازیگر و... می‌شوند.

۸- به نظرت معلم شدن برای جامعه چه فایده‌ای دارد؟ چرا؟

معلم شدن به مردم جامعه خیلی کمک می‌کند چون اینکه معلم‌ها به بچه‌ها درس می‌دهند باعث می‌شود که اون‌ها هم کار دیگری بکنند.

۹- صاحب‌کارت با تو چگونه رفتار می‌کند؟

خیلی خوب.

۵. ۳. ۱. تحلیل

بدان سبب که کودکان کار به دلیل اینکه به صورتی مداوم و پایدار به خدمت گرفته می‌شوند و در بیشتر اوقات از رفتن به مدرسه و تجربه‌ی دوران کودکی بی‌بهره می‌مانند، سلامت

روانی، عاطفی و جسمی‌شان به شدت در معرض تهدید است (رک. صفاری‌نیا، ۱۳۹۹: ۱۹۷ و ۱۹۸) و معمولاً سلامت جسمی، روانی و اجتماعی کمتری نسبت به سایر کودکان دارند (رک. مرادی و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۷۹)، در ادامه به بیان نمودهایی برجسته از «به تهدید افتادن سلامت روانی، عاطفی و اجتماعی» عطایی که به شکلی تلویحی یا در روایتش انعکاس یافته یا در پاسخ‌هایش به پرسش‌ها اظهار داشته است، پرداخته می‌شود.

یکی از حلقه‌های مفقوده‌ی زندگی کودکان کار که عمدتاً نیز به آن توجه نمی‌شود، بهره‌مند نبودن آن‌ها از احترام، عزت‌نفس، منزلت اجتماعی و محبت در برقراری ارتباط همه‌روزی آن‌ها با برخی از افراد جامعه است. نیاز به احترام و حفظ آبرو در شئون روزمره‌ی زندگی خود را نشان می‌دهد و به نوبه‌ی خود در رابطه با دیگر انسان‌ها یعنی بر پایه‌ی نیاز به روابط اجتماعی معنا پیدا می‌کند و تأثیر آن بسیار قوی‌تر از سایر نیازهای جسمانی است (رک. رفیع‌پور، ۱۳۸۷: ۴۸-۵۰). یکی از بازتاب‌های این بهره‌مند نبودن که در سطور بالا گفته شد، رفتارهای برخی از افراد جامعه با این دسته از کودکان است که نه تنها بسیار زننده و ناپسند است، بلکه سراسر بی‌احترامی، اهانت، خشونت و نفرت‌پراکنی است. در این راستا ممکن است در گام نخست کودک در مواجهه با این قشر از افراد به دلیل بسامد و گوناگونی رفتارهای اهانت‌آمیزشان، آگاهانه متوجه آن‌ها نشود، اما به دلیل رسوخ آن‌ها در ناخودآگاه او هنگامی که وی شروع به نگاشتن نوشته‌ی خود می‌کند، به شیوه‌ی تداعی آزاد معانی به برون‌ریزی این دسته از کمبودها و حفره‌های درونی خود می‌پردازد. در ادامه می‌توان بازتاب‌هایی از این نوع کمبود و برون‌داد ناخودآگاه را به شکلی آشکار در قسمت‌هایی از پاسخ‌های عطایی مشاهده کرد.

پاسخ او به پرسش چهار و به‌کارگیری دو واژه‌ی محبت و مهربانی در جایگاه گروه قیدی که کیفیت و چگونگی درس‌دادن و صحبت‌کردن عطایی با دانش‌آموزان (محتمل آینده) را در نقش معلم شرح می‌دهد، محل بحث است و می‌توان دو تحلیل از آن ارائه داد. یکی جنبه‌ی اثباتی این پاسخ است که می‌توان گفت جوابی که کودک به این پرسش داده است، همان تجربه‌های واقعی اوست که شامل مهربانی معلمان و صاحب‌کارش است

و دیگر، این دو واژه به نوعی منعکس‌کننده‌ی سطوحی از احترام متقابل دو فرد برای یکدیگر و در سطحی کلان، نشانه‌ی برخورداری از منزلت اجتماعی هستند. رفتارهای محبت‌آمیز و مهربانانه در روابط اجتماعی نشان‌دهنده‌ی ارج نهادن به دیگری و احترام قائل شدن برای یکدیگر است. پس بنا بر آنچه گفته شد، می‌توان احتمال داد عطایی در بدو امر و در پاسخ به بخش اول پرسش شماره‌ی چهار به دلیل شرایط خاص اجتماعی که به علت کودکان کار بودن در آن گرفتار است و از آنجاکه «نیاز فطری به احترام، با شرایط فرهنگی-اجتماعی متفاوت و همچنین خصوصیات شخصیتی متأثر از آن می‌تواند شدت و ضعف داشته باشد» (همان: ۵۴)، گویی در رویارویی و ارتباط با سایر انسان‌ها در جستجوی عنصر مطلوب و درعین‌حال گمشده‌ی خود یعنی مهر و محبت است که در نتیجه‌ی احترام قائل نشدن دیگران برای او در نهمان‌خانه‌ی ذهنش شکل گرفته است. علی‌رغم اینکه از پاسخ او به پرسش چهار چنین برداشت می‌شود که معلمانش با او و سایر همکلاسی‌هایش همواره رفتاری محبت‌آمیز و مهربانانه دارند و برای آن‌ها احترام قائل هستند و از این لحاظ کمبودی وجود ندارد، به‌نظر می‌رسد در عمارت ذهن عطایی رفتار محبت‌آمیز و مهربانانه و در سطحی گسترده مقوله‌ی «محبت» به‌مثابه قطعه‌ی اصلی، تکمیل‌کننده و حیاتی در روابط و تعاملات اجتماعی است، زیرا در برخی از انسان‌ها به دلیل «تحقیرها و توییخ‌های مفرط در طول مراحل اجتماعی شدن و شکل‌گیری شخصیت این نیاز بیشتر پرورش می‌یابد» (همان: ۵۶). بنابراین به دلیل اینکه وی جزو کودکان کار است؛ نیاز به احترام در او به میزان زیادی احساس می‌شود و در مرکزیت شخصیت او قرار می‌گیرد. «...پس بیشتر کارهایی را که این‌گونه افراد انجام می‌دهند، انگیزه‌ی عمل و رفتارشان از این نیاز سرچشمه می‌گیرد» (همان: ۵۷). همچنین می‌توان احتمال داد به‌دلیل اینکه وی متحمل رفتارهایی توهین‌آمیز و نامهربانانه از سوی برخی از افراد جامعه شده است، هنگامی که صحبت از آینده‌ی او در کسوت معلمی می‌شود، نازک‌خیالی‌اش به کمک وی شتافته، محبت و مهربانی را در تمامی ابعاد و سطوح زندگی خود جستجو می‌کند.

باتوجه به اینکه عطایی به‌عنوان دانش‌آموزی که کودک کار است و در دوران کودکی وارد جامعه شده است، از جامعه‌ای که او در آن کار می‌کند اطلاعاتی در دست نیست، به‌نظر می‌رسد تنها کسی که با او محترمانه رفتار می‌کند، معلم اوست. معلم در نظام آموزشی و فضای مدرسه که محیطی رسمی و محترمانه است، به‌عنوان فردی آگاه می‌داند باید با کودک در مقام دانش‌آموز رابطه‌ای همدلانه و محترمانه داشته باشد. به‌همین دلیل معلم در نوشته‌ی عطایی بسیار برجسته شده است و ذکر مداوم کلمه‌ی معلم در نوشته‌ی او و بیان رابطه‌ی محترمانه‌ی او در بطن امر به معنای حضور ضمنی دیگرانی است که در محیط‌های بیرون از مدرسه با او به‌گونه‌ای دیگر رفتار می‌کنند.

یکی از عوامل دیگری که می‌تواند باعث شود عطایی در روابط اجتماعی بیشتر به دنبال مهر و محبت باشد، نوع و چگونگی رفتار خانواده‌اش با اوست. «تعداد زیادی از کودکان کار به خانواده‌هایی تعلق دارند که به‌نحوی به نابسامانی‌های اجتماعی و روانی دچار هستند» (مرادی و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۷۸) و معمولاً این دسته از کودکان از غفلت‌های عاطفی که خانواده به آن‌ها روا می‌دارد، ناراحتند. اکنون «در شرایطی که خانواده دارای مشکلات و ناسازگاری‌ها باشد و نتواند نقش محبتی خود را به‌طور کامل ایفا نماید، فرزند از لحاظ دریافت محبت و توان ارسال آن به سایرین دچار مشکل می‌شود» (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۵۷). او نه محبت می‌بیند و نه معنای واقعی آن را درک می‌نماید و تبدیل به فردی می‌شود که در زندگی فردی و اجتماعی خود از نظر دریافت و اعمال محبت دچار مشکل می‌شود (همان). همچنین می‌توان به بحث جنسیت در خانواده‌ی او و توقعاتی که خانواده در فقدان پسر از او و شش خواهر دیگرش دارد نیز اشاره کرد.

هم‌زمان در نوشته و پاسخ‌های عطایی یک نکته برجسته می‌نماید و آن فقدان گستردگی دایره‌ی واژگانی اوست که به دلایلی همچون طبقه‌ی اجتماعی او، محیطی که در آن به سر می‌برد، شغل پدر و مادر او و... باعث شده حتی زمانی که در پرسش‌ها به او کد داده می‌شود، در جواب‌ها از هیچ‌کدام از آن‌ها استفاده نکند. این مسئله در بطن خود نشان می‌دهد جهان این کودک جهانی کاملاً محدود، تک‌ساحتی و بسیار فقیرانه

است. تقریباً در هیچ جای نوشته و پاسخ‌های او نشانه‌ای از ابزارآلات مدرن وجود ندارد و تنها دو کلمه‌ی کلیدی در نوشته‌ی اصلی او وجود دارد: یکی کتاب و دیگری درس و مدرسه؛ یعنی تجربه‌های بسیار ابتدایی و اولیه. پس از آن جایی که جهان او محدود، تجربیات او محدود و طبقه‌ی اجتماعی او کاملاً معین است، می‌توان اثرات آن را هم در زبان و هم در نوع پاسخ‌ها و واژگانی که به‌کار برده است، دید. به‌تبع آنچه گفته شد و تعبیری که او استفاده کرده، می‌توان گفت که تجربیات او بسیار تنگ‌مایه و فقیر است. همچنین تکرار مکرر کلمه‌ی معلم در کلام او بخش اجتماعی معدودی را در ذهنش نشان می‌دهد و حتی در جمله‌بندی هم این کلیشه‌ی واحد را دارد و خیلی تنوع زبانی ندارد. طبق آنچه از نوشته‌ی او و سایر پاسخ‌هایش برمی‌آید، وی تنها راه دستیابی به پیشرفت و پیشرفت‌کردن را به‌طور اختصاصی در تحصیل کردن و باسوادشدن می‌داند و به شیوه‌های مختلف این قضیه را در نوشته و پاسخ‌هایش به پرسش‌های شش و هفت گوشزد کرده است. گمان می‌رود یکی از دلایلی که او مسیر دست‌یافتن به پیشرفت را در تحصیل کردن می‌داند، سطح تحصیلات افراد خانواده به‌خصوص پدر و مادرش باشد. با توجه به اطلاعاتی که از والدین او در دست است، تحصیلات هر دوی آن‌ها زیردیپلم است پس ممکن است عطایی تصور کند یکی از دلایل وخامت اوضاع خانوادگی‌شان (خصوصاً به لحاظ شرایط ویژه‌ای که خانواده‌های کودکان کار دارند) یا عامل اصلی رفتارشدنشان در شرایط سختی که بدان دچار هستند، تحصیل نکردن و درس‌نخواندن والدین و اطرافیان باشد.

یکی دیگر از مسائلی که در نوشته‌ی عطایی به‌چشم می‌خورد، میزان تأثیری است که معلم بر او داشته است. «معلم از مهم‌ترین ارکان جامعه و در واقع اولین بزرگ‌سال غیر از پدر و مادر است که امکان این ارتباط حمایت‌گرانه را به کودک می‌دهد و از این نظر، کیفیت ارتباط با او از اهمیت زیادی برخوردار است. ارتباط با معلم و کیفیت پذیرش از سوی او، انگیزه‌ی دانش‌آموز را در فعالیت‌های تحصیلی و عملکرد هیجانی اجتماعی او را بهبود می‌بخشد. وجود تعارض در این رابطه با ایجاد احساس ناامنی و فشار، مانعی برای رشدش به حساب می‌آید» (لاری و دیگران، ۱۳۹۸: ۵۴). دانش‌آموز نه تنها دانش‌ها

و مهارت‌هایی را از معلمان خود فرا می‌گیرد، بلکه از آن‌ها ارزش‌ها، مهارت‌های تعاملی و دیدگاه‌هایی را درباره‌ی پدیده‌های دنیا می‌آموزد؛ بنابراین تأثیر معلمان بر دانش‌آموزان خود از گستره‌ی آموزشی فراتر می‌رود و زندگی شخصی و اجتماعی آن‌ها را نیز در می‌نورد (رک. Mălureanu & Enachi-Vasluianu, 2021: 341). تأثیر مستقیم معلم بر عطایی نه تنها در پاسخ‌هایی که به پرسش‌های یک و دو داده مشهود است، بلکه به‌طور ضمنی این تأثیرگذاری مشاهده می‌شود؛ زیرا او هدف و غایت خود اصلی خود را معلم‌شدن قرار داده است.

۶. نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاکی از آن است که هر سه کودک کار حاضر این پژوهش به نوعی متأثر از اعضای خانواده‌ی خود و به‌طور کلی فرهنگ حاکم بر خانواده قرار گرفته و به تبع آن، تجارب زیستی متفاوتی را از سر گذرانده‌اند. اما میزان این تأثیر در همه‌ی آن‌ها به یک اندازه نیست و در گروهی از آن‌ها این تأثیر بدون کوچک‌ترین پرسشی از خلال گفتارها، عکس‌العمل‌ها، نوع کلام و... نویسنده در روایت و در پاسخ‌هایش به پرسش‌های مصاحبه استنباط می‌شود. مثلاً به سبب اینکه حسنی مستقیماً تحت تأثیر جهان‌بینی خواهرش درباره‌ی باران قرار گرفته بود، محتوای اصلی نوشته و در سطحی وسیع‌تر نگرش خود درباره‌ی چگونگی درخواست خواسته‌هایش را مشخص کرده بود و هم‌زمان از خلال پاسخ‌هایش این‌گونه برداشت می‌شد که به سبب همراهی و موافقت خانواده با او در این مسئله این نگرش در او به شکل برجسته‌ای شکل گرفته است. در نوشته‌ی عطایی و ذبیحی نیز گرچه این تأثیر و تأثرها به شکلی آشکار و مشخص نبود، اما با توجه به نمودهایی که در متن نوشته، وجود داشت یا به سبب پرسش‌هایی که از آن‌ها شده بود، این تأثیر به‌گونه‌ای ضمنی و غیرمستقیم دیده می‌شد، به همین دلیل گاه با پرسشی مستقیم از نویسنده اثبات وجود چنین تأثیری میسر بود و گاه نیز نویسنده با توجه به موقعیتی که داشت، دست به انکار می‌زد و واقعیت را در پس پرده پنهان می‌کرد.

مسئله‌ی دیگر اینکه باتوجه به محتوای نوشته‌ها، وضعیت نویسندگان و اظهاراتی که آن‌ها درباره‌ی شرایطی که خانواده‌ی خود، داشته‌اند و بر مبنای سنجش سه عامل تعیین‌کننده‌ی تحصیلات پدر و مادر، شغل والدین و وضعیت اقتصادی خانواده، نقش طبقه‌ی اجتماعی در شکل‌گیری ذهنیت و برساختن تجارب زیستی آن‌ها مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال در هر سه نوشته‌ی حسنی، ذبیحی و عطایی باتوجه به طبقه‌ی اجتماعی که نویسندگان در آن قرار دارند، محتوای اصلی روایت‌های برساخته‌شده و جهان‌بینی آن‌ها بر این مبنای شکل گرفته است، و آرزوها و خواسته‌هایشان متناسب با وضعیت طبقه‌ی اجتماعی آنان باشد. این خواسته‌ها در نوشته‌های نویسندگان این پژوهش که متعلق به طبقه‌ی پایین هستند به دو صورت است یا بسیار بدیهی، پیش‌پا و برآمده از احتیاجات اولیه‌ی زندگی آن‌هاست، همچون عطایی که تنها آرزویش این بود که معلم شود و به همه سواد یاد دهد، گرچه امروزه به‌مدرسه‌رفتن و سوادآموزی جزو بدیهیات زندگی افراد است و در نمونه‌ای دیگر نیز بسیار بلندپروازانه و خیالی است، مانند ذبیحی که آرزو داشت هم‌زمان بازیگر، خواننده و فضانورد شود یا کشف و تبیین رابطه‌ی میان تجارب زیستی کودکان کار باتوجه به ماهیت آثار خودنوشت آن‌ها را نمی‌توان با قطعیت و صرفاً با استناد به پاسخ‌های آن‌ها به پرسش‌های مصاحبه‌ها مشخص کرد، زیرا به نظر می‌رسد بسیاری از کودکان به دلایلی همچون صیانت از نظام خانواده، حفظ حرمت‌ها، تمایل نداشتن به بیان واقعیت، ترس از افشای پاسخ‌ها و... از اظهار واقعیت یا راستگویی در پاسخ به آن‌ها طفره رفته‌اند و درصدد کتمان برآمده‌اند. به‌عنوان مثال علی‌رغم اینکه در نوشته‌ی ذبیحی براساس نشانه‌های درون‌متنی رفتار بد برخی از ایرانی‌ها با او و خانواده‌اش که افغان هستند، دیده می‌شود اما هنگامی که در دو پرسش این موضوع مستقیماً از او پرسیده شده، به دلایلی همچون افغان‌بودن او، ایرانی‌بودن مصاحبه‌کننده، زندگی در ایران و... به نظر می‌آید او دست به کتمان زده و به افشای واقعیت نپرداخته است یا مثلاً با وجود اینکه به نظر می‌رسد نقش برجسته‌ی معلم در نوشته‌ی عطایی ناشی از حضور ضمنی دیگرانی است که در محیط کار با او به‌گونه‌ای دیگر رفتار می‌کنند،

به‌ویژه اینکه او به‌عنوان دانش‌آموزی که در دوران کودکی وارد جامعه‌ای شده که عموماً بحث اقتدار صاحب کار به‌عنوان کسی که درصدد است نهایت استفاده را از این دسته از کودکان ببرد و از آن‌ها کار بکشد، وجود دارد؛ هنگامی که از وی درباره‌ی چگونگی رفتار صاحب‌کارش با او سؤال شده است با آوردن پاسخ کوتاه و موجز «خیلی خوب» که می‌تواند بر صحت‌نداشتن پاسخ او دلالت کند، به نوعی واقعیت را پنهان کرده است.

یادداشت‌ها

(۱). تداعی آزاد معانی یا Free Association یکی از تکنیک‌های روانکاوی فروید برای درمان و کشف زندگی روانی ناخودآگاه بیماران است (رک. برونو، ۱۳۸۴: ۸۴) که منجر به تداعی و بیان بدون قید عقاید، واژه‌ها و افکار افراد بدون توجه به محتوای اصلی آن‌ها می‌شود (رک. پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۲۱). فروید معتقد بود اطلاعاتی که افراد در این تکنیک برملا می‌کنند، تصادفی است و آگاهانه انتخاب نمی‌شود.

(۲). امام علی (ع) می‌فرمایند: دعاکردن را در پنج هنگام غنیمت شمارید: هنگام خواندن قرآن، هنگام اذان، هنگام فروریختن باران، هنگام برخورد دو صف برای شهادت و هنگام دعاکردن مظلوم که حجاب از عرش برداشته می‌شود (رک. شیخ صدوق، ۱۳۷۵: ۳۳۷) و امام صادق (ع) می‌فرمایند: در چهار وقت به‌دنبال دعا باشید: وزش باد، زوال سایه‌ها، نزول باران و هنگام ریزش اولین قطره از خون شهید، چون در این اوقات، درهای آسمان گشوده خواهد شد (کلینی، ۱۳۴۸: ۴۷۶).

منابع

آموزگار، محمدحسن. (۱۳۹۱). فلسفه و مکتب‌های تربیتی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

اتکینسون، ریتا. ال و دیگران. (۱۳۸۳). زمینه‌ی روانشناسی. ترجمه‌ی محمدتقی براهنی و دیگران، ج ۲، تهران: رشد.

ارجی، علی‌اصغر. (۱۳۹۳). «دست‌نوشته‌های غیرساختاری کودکان، زیرمهارتی برای انشاء‌نویسی». کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره‌ی ۲۰۰، صص ۱۶-۱۲.

اقبال‌زاده و همکاران. (۱۳۸۱). «مبانی نقد دست‌نوشته‌های کودکان». کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۵۵، صص ۷-۱۵.

اکبری، ابوالقاسم؛ اکبری، مینا. (۱۳۹۵). *آسیب‌شناسی اجتماعی*. تهران: رشد و توسعه. برونو، فرانک. (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی روانشناسی*. ترجمه‌ی فرزانه طاهری و مهشید یاسایی، تهران: ناهید.

پورافکاری، نصرت‌الله. (۱۳۸۲). *فرهنگ جامع روانشناسی-روانپزشکی و زمینه‌های وابسته انگلیسی-فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر. حسنی، آرمان. (۱۴۰۰). «باران». *عروسک سخنگو*، شماره ۳۲۶، اردیبهشت و خرداد، ص ۱۶۵.

حسینی، سیدحسن. (۱۳۸۵). *کودکان کار و خیابان (مجموعه تحلیل‌های آسیب‌های اجتماعی در ایران)*. تهران: سلمان. خلعتبری لیماکی، مصطفی. (۱۳۹۳). *آئین‌های باران‌خواهی و آفتاب‌خواهی در فرهنگ عامه*. تهران: طهوری.

دیویی، جان. (۱۳۹۹). *هنر به منزله‌ی تجربه*. ترجمه‌ی مسعود علیا، تهران: ققنوس. ذبیحی، سهیل. (۱۴۰۰). «در آینده چه کاره شوی؟». *عروسک سخنگو*، شماره ۳۲۶، اردیبهشت و خرداد، ص ۱۵۹.

رفیع‌پور، فرامرز. (۱۳۸۷). *آنا‌تومی جامعه (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی)*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

صفاری‌نیا، مجید. (۱۳۹۹). *آسیب‌شناسی اجتماعی*. تهران: ارسباران.

عطایی، پروانه. (۱۴۰۰). «اگر معلم بودی». *عروسک سخنگو*، شماره ۳۲۶، اردیبهشت و خرداد، ص ۱۵۶.

کردبچه‌چنگی، مریم. (۱۳۹۱). *تأثیر قصه‌گویی بر انسجام و پیوستگی دست‌نوشته‌های کودکان*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. کریمی، عبدالعظیم. (۱۳۷۹). *کودک و خانواده*. تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی منادی تربیت.

کوئن، بروس. (۱۳۹۵). *مبانی جامعه‌شناسی*. ترجمه‌ی غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

لاری و دیگران. (۱۳۹۸). «ادراک معلمان از عوامل مؤثر بر ارتباط معلم-دانش‌آموز: تحلیل پدیدارشناسی». *نواوری‌های آموزشی*، شماره‌ی ۷۰.

مرادی، اکرم و دیگران. (۱۳۹۴). «بررسی سلامت اجتماعی کودکان کار مراجعه‌کننده به مراکز مردم‌نهاد حمایت از حقوق کودکان تهران در سال ۱۳۹۳». *دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان*، دوره‌ی ۱۴، صص ۹۷۷-۹۸۸.

معین، محمد. (۱۳۶۰). *فرهنگ فارسی*. ج ۱، تهران: امیرکبیر.

مؤذن، غزاله. (۱۳۹۵). *سبک‌شناسی لایه‌ای داستان‌های کودک‌نگاشت: بررسی موردی مجموعه کتاب‌های آفتاب و مهتاب*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد دانشگاه بین‌المللی امام‌رضا علیه‌السلام.

Hohr, H. (2013). "The Concept of Experience by John Dewey Revisited: Conceiving, Feeling and "Enlivering"". *Studies in philosophy and Education*, 32(1): 25-38.

Mălureanu, F & Enachi-Vasluianu, L. (2021). "Teachers' influence on students in their lifelong development". *society, Integration, education Proceedings of the International Scientific Conference*, Volume II, 340-347.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی